

بوسعیدی از دیار جنوب

مقامه‌ای نو یافته از عارفی وارسته اما گمنام، متعلق به قرن هشتم هجری

اکبر نحوی*

رستم فتوت**

چکیده

این مقاله به معرفی عارفی گمنام از قرن هشتم هجری به نام «شیخ شمس‌الدین محمد بن ابی‌نجم» می‌پردازد که در جنوب استان فارس در شهر تاریخی «خُنَج» می‌زیسته است. تاکنون درباره این شخصیت اطلاعات دقیق و مبسوطی در دست نبوده و اکنون با بررسی سه نسخه خطی که پس از وفات وی از سوی برخی نوادگان و مریدان وی نگاشته شده، به شرح حال، مبانی اندیشه و شیوه سیر و سلوک وی پی می‌بریم. در این نوشته پس از بررسی برخی ویژگی‌های فردی و شیوه ارتباط وی با هم‌عصران و دولتمردان روزگار خود، برخی زوایای اندیشه و نوع سیر و سلوک شیخ روشن شود.

کلیدواژه: تذکره، شیخ شمس‌الدین محمد بن ابی‌نجم، مقامه، نسخه خطی.

*. استادیار بخش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز.

** دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز.

با ورود اسلام به ایران، ایرانیان چندان موجبات ترقی و پیشرفت علوم اسلامی را فراهم آوردند که در مدّت زمانی اندک در علم و دانش سرآمد دیگر مسلمانان در جهان اسلام شدند؛ به گونه‌ای که اغلب دانشمندان بزرگ مسلمان در علومى چون حدیث، فقه، صرف و نحو و علوم بلاغی، طب و ادب و... از میان ایرانیان برخاستند. علاوه بر علوم مزبور، یکی دیگر از زمینه‌هایی که در آن ایرانیان، به پیشرفت چشم‌گیری دست یافتند، در حوزه عرفان و تصوف است. عرفان این مرز و بوم آنچنان کهن و دیرپاست که با فرهنگ و آداب و رسوم مردمش عجین شده است و در ژرفای درون مردم این سرزمین ریشه دوانده است؛ این امر از هیچ یک از مناطق این مرز و بوم مستثنا نیست؛ اما باید اذعان داشت که چون محققان و پژوهشگرانی که سال‌های اخیر به شناسایی و احیای آثار گذشتگان پرداخته، به برخی مناطق نسبت به بعضی دیگر توجه و عنایت بیشتری داشته‌اند، نمود فرهنگی و ادبی آنها پررنگ‌تر و بارزتر شده است. یکی از مناطقی که متأسفانه توجه شایانی به آن نشده است، منطقه جنوب ایران است که نسبت به مناطق مرکزی و شرقی و شمالی هنوز در عرصه‌های علمی و فرهنگی جایگاه شایسته خود را نیافته است.

بنا به گفته استاد جلال‌الدین همایی:

ما اگر بخواهیم به اساس ملیّت خودمان یعنی علوم و ادبیات، خدمتی شایسته انجام دهیم و مقید باشیم که سخنان ما، پخته و نوشته‌های ما با مغز و متکی به مبنا و اساس صحیح و سرمشق برای جوانان نوکار باشد و به عبارت کوتاه‌تر، بزرگ‌ترین خدمت به ملت ایران و فرهنگ ایرانی، احیای آثار مهم گذشتگان است.^۱

در این راستا حداقل کاری که در بادی امر جهت کم‌رنگ کردن این نقیصه می‌توانیم انجام دهیم، این است که فرهیختگان و اندیشمندان گذشته را شناسایی کنیم و آثار، تجربیات و مبانی فکری آنان را مورد بررسی قرار دهیم، سپس آنان را به نسل جوان و معاصر بشناسانیم.

بنابراین، بر آن شدیم، در این زمینه، یعنی تصحیح آثار گذشتگان، گامی هر چند کوتاه برداریم؛ این بود که پس از جستجوهای فراوان و پیگیری‌های مستمر، موفق به شناسایی سه نسخه خطی، درباره شرح مناقب و مقامات عارفی به نام «شیخ شمس‌الدین محمد بن ابی‌نجم» از عرفای بزرگ سده هشتم در شهر تاریخی خنج

فارس، شدیم. از میان چند تذکره به جای مانده، آن که از قدمت تاریخی بیشتری برخوردار بود و از نظر محتوایی دارای غنای نسبتاً بهتری بود و واجد شرایط و معیارهای نسخه‌شناسی - یعنی «قدمت، صحت و استقلال» - بود، برای تصحیح برگزیدیم. البته از دو تذکره دیگر نیز به عنوان تکمیل‌کننده مطالب مفقود شده نسخه اساس، در جای خود به ویژه در مطالب پیرامون شرح حال و زندگانی شیخ و مبانی فکری و معاصران وی بهره برده‌ایم.

در این نوشته ابتدا به معرفی نسخه سه‌گانه موجود می‌پردازیم؛ سپس براساس مندرجات نسخ مزبور، به معرفی این شخصیت عرفانی و بیان اندیشه‌های وی و همچنین معرفی معاصران شیخ و زمان تألیف و حیات مؤلف خواهیم پرداخت.

۱. معرفی نسخه سه‌گانه موجود در شرح حال و زندگانی شیخ

همانطور که گفتیم، درباره شرح حال، مناقب و مقامات شیخ محمد بن ابی نجم، سه تذکره بر جای مانده است که پس از وفات او، از سوی نوادگان و مریدانش، هر یک جداگانه در سال‌های متفاوتی به رشته تحریر در آمده است. ما به ترتیب تاریخ نگارش، به هر یک به اختصار خواهیم پرداخت:

الف) نسخه‌ای در ۱۱۵ برگ (۲۳۰ صفحه) در ابعاد ۲۱×۱۴ سانتیمتر و در ۱۴ سطر تنظیم شده است. کتابت آن با خطی نسبتاً زیبا است. کاتب شخصی است با نام «محمد سعید فرزند محمد نور بن عبدالعزیز فشوری» و هم‌چنان که خود در آغاز نسخه بدان اشاره داشته است، از روی یک نسخه مندرس در سال ۱۳۸۲ ه. ق استنساخ نموده است. او می‌گوید:

این تذکره الاولیاء از روی خطی که در قدیم تحریر کرده بودند، چون خیلی کهنه و مندرس شده بود، بنا به خواهش چند شخص صداقت‌منش، بیطرفانه رونویس کردم. کاتب: محمد سعید فرزند محمد نور بن عبدالعزیز فشوری در سنه ۱۳۸۲ هجری.

ابتدا این نسخه اساس ما در تصحیح تذکره بود. گویا سال تألیف آن بین سال‌های ۹۳۰-۹۵۰ ق یعنی نیمه اول قرن دهم بوده است؛ چراکه قسمت‌هایی از آغاز و انتهای نسخه، دستخوش طوفان حوادث و گذر زمان شده و از بین رفته است. همچنان که گفتیم، در آغاز کار، نسخه الف، نسخه اساس ما در امر تصحیح بود، اما

زمانی که همه کارها نزدیک به اتمام بود، موفق به یافتن نسخه‌ای شدیم که کاتب نسخه الف از روی آن نسخه استنساخ کرده بود یا به عبارتی دیگر، این نسخه، نسخه اصل کاتب تذکره الف بوده است. چون مطالب آن دو را با هم مطابقت دادیم، متوجه افتادگی‌های بسیاری شدیم، که ناسخ از قلم انداخته بود. این در حالی است که محمد باقر وثوقی در مورد این دو نسخه، می‌گوید: «در مقایسه با بخش‌های باقیمانده تذکره اصل مشخص گردید که کلمه به کلمه تطبیق نموده و هیچ‌گونه دخل و تصرفی در آن به وجود نیامده است».^۲

آیا نسخه دیگری غیر از این دو نسخه موجود است یا این که وثوقی فرصت آن را نیافته است که مطالب این دو نسخه را با یکدیگر مطابقت بدهد و به بررسی چند صفحه از آن دو اکتفا نموده است.

با این حال، نسخه متأخر نسبت به نسخه اصل دارای دو مزیت است: یکی ترتیب و توالی منظم مطالب آن است که در نسخه اصل به چشم نمی‌خورد و دیگر این که بسیاری از کلمات و عبارات در نسخه اصل وجود داشت که به دلیل فرسودگی نسخه قابل خواندن نبود، اما در نسخه متأخر به صورت واضح ضبط شده بود چرا که کاتب پیش از اندراس نسخه اصل به استنساخ آن مبادرت ورزیده است.

ب) نسخه دوم، تذکره منظومی است در ۲۶۲ برگ (۵۴۲ صفحه) در ابعاد ۱۰ × ۱۶ سانتی‌متر و در ۱۲ سطر که به خط نسخ زیبایی نگاشته شده است. سراسر تذکره منظوم و در قالب مثنوی است و بر وزن حماسی شاهنامه فردوسی - بحر متقارب مثنی محذوف (فَعولُن فَعولُن فَعولُن فَعولُن) - سروده شده است. وثوقی درباره این نسخه می‌گوید:

بر اساس شواهد موجود، تاریخ نگارش آن، احتمالاً در اواخر قرن دهم هجری می‌باشد. دلایل ما بر این مدعا ذکر روایاتی در تذکره است مربوط به «شاه اسماعیل صفوی» و سیاست شیعه کردن مردم آذربایجان - ناحیه‌ای در شمال خنج -، از طرفی در تذکره هیچ اشاره‌ای به سقوط سلاطین میلادی لار - که در سال ۱۰۱۰ ه. اتفاق افتاده است - نشده و در ضمن به تعمیر صفا صدر در سال ۹۲۴ ه. و پس از آن اشاره شده است.^۳

در کتاب خنج، گذرگاه... آمده است: «در آن (نسخه منظوم) هیچ نوشته‌ای دال بر هویت سراینده اشعار و نویسندگان استنساخ‌کننده وجود ندارد».

اما در مورد سراینده مثنوی این که در تذکره به بی‌تی برخورداریم که بر اساس آن

می توان احتمال داد که سراینده اشعار شخصی است به نام حقیقی یا تخلص شعری «شمسی»:

... تو شمسی مخور هم غم و اندهان که باشد تو را خواجه بس مهربان^۴
گویا سراینده اشعار، تذکره الف را در اختیار داشته است؛ چرا که مشابهت های فراوانی میان مطالب این دو نسخه مشاهده می شود. اهمیت این تذکره، به عنوان مکمل مطالب مفقود شده تذکره الف است و ما در تدوین مقدمه کتاب حاضر - به ویژه در شرح حال معاصران شیخ - از مندرجات این نسخه بسیار بهره برده ایم.
امید است در آینده صاحب همتی فرهیخته، به تصحیح و طبع این نسخه - که اهمیت آن کمتر از نسخه حاضر نیست - کمر همت ببندد.

ج) نسخه آخر، نسخه ای است در ۱۷۸ برگ (۳۵۶ صفحه) در ابعاد ۱۴ × ۷ سانتی متر، که به خط نستعلیق نسبتاً خوبی نگاشته شده است. نام این نسخه چنان که در آغاز آن آمده است - «تذکره شیخ حاجی محمد ابونجمی» است. نویسنده در ابتدای نسخه، سوره الفاتحه را تبرکاً نوشته، سپس به نگارش متن پرداخته است.
نسخه در سال ۱۲۸۷ ه. ق توسط جعفر خلف مرحوم تاج الدین ابن جعفر ابونجمی کتابت شده است. در پایان نسخه آمده است:

تمت الكتاب بعون الله الملك الوهاب في ضحوة يوم الثلاثاء و عشرين اول
(افتادگی) من شهر سنه ۱۲۸۷ من هجرة النبويه - صلى الله عليه تحية الابدیه -
به خط الحقیق الفقیق بی بضاعت، اقل عباد الله، جعفر خلف مرحوم تاج الدین بن
جعفر ابی نجمی نسباً و الخنج مسکناً و بلاداً و مولداً و شافعی مذهباً - غفر الله له و
لوالدیه و لسائر المسلمین، ان شاء الله - به خیر و خوبی مطالعه نمایند. ملتمس و
متوقع از مطالعه کنندگان چنان است که اگر سهوی در این نسخه باشد و یا غلطی
ببینند، به قلم، عفو فرموده و روح کاتب به فاتحه، یاد آوری نمایند. «ان الله
لا یضیع اجر المحسنین»

الخط یبقی زماناً بعد کاتبه و صاحب الخط تحت الارض مدفوناً
بایع از مشتری بها طلبد کاتب از ناظران دعا طلبد
از مؤلف و تاریخ نگارش آن اطلاعی در دست نیست. غالب نوشته های آن با مطالب
تذکره حاضر (نسخه اساس) مشترک است؛ اما نویسنده با تفصیل بیشتر و پرداختن به
جزئیات، آن را بازگو نموده است و در لابلای مطالب از اشعار مولانا در مثنوی معنوی و
غزلیات شمس، حافظ و دیگران بهره برده است.

۲. اصل و نسب شیخ محمد بن ابی نجم

آنچنان که از مندرجات تذکره بر می آید، اجداد محمد بن ابی نجم اصالتاً مکی بوده‌اند و آباء و اجداد او در مکه می‌زیسته‌اند تا این که ابونصر - از اجداد شیخ محمد - در ملازمت عمر بن عبدالعزیز به همراه سپاه اسلام به ممالک فارس آمده است. پس از این که قلعه‌های «کاریان، بنا رویه و جویم» از سوی سپاه اسلام فتح می‌شود، ابونصر را بر اهالی قلاع، والی می‌گردانند. متأسفانه «این که ابونصر به فرمان عمر بن عبدالعزیز به منطقه کاریان و جویم آمده است در هیچ یک از اسناد تاریخی بر جای مانده تأیید نشده است».^۵

مؤلف چنین می‌گوید که: پس از درگذشت ابونصر، فرزندان وی از کاریان به قریه «کوره» نقل مکان می‌کنند. بعد از گذشت مدتی ابو نجم - پدر شیخ و از فرزند زادگان ابونصر - از روستای کوره به خنج مهاجرت می‌کند.

برخی اسناد و بناهای تاریخی بر جای مانده از آن، بر این مهاجرت مهر صحه می‌نهد. وثوقی که در این باره به مطالعه پرداخته با استناد به برخی اسناد تاریخی، این خط سیر را اثبات نموده است؛ وی در این زمینه می‌گوید: بنای مسجدی متعلق به قرن هشتم [در کوره] در هنگام زندگانی شیخ محمد، دالّ بر این موضوع است. مسجد معروف به «مسجد شیخ مبارک» که از مریدان شیخ است دو کتیبه دارد که یکی از آنها از بین رفته و دیگری با این مضمون هنوز موجود است:

امرنا بایتمام هذه العمارة المبارکة (ناخوانا) الی المحسن (یا الحسن)
فخرالدین ابوبکر بن ابی نجم - ایده الله - فی شهر ربیع الآخر سنة ثلاث و اربعون
و سبع مائه (۷۴۳ ه. ق).^۶

همچنین درباره این جابجایی می‌گوید:

ذکر روایت مهاجرت اسلاف او (محمد بن ابی نجم) از کاریان به کوره و سپس خنج می‌تواند نشانگر خط سیر تاریخی جابجایی جمعیت مسلمانان از کاریان و جویم به طرف خنج طی قرون چهارم و پنجم هجری باشد. مهاجرت قاضی سید منصور در نیمه اول قرن ششم از جویم به کوره می‌تواند مؤید این مطلب باشد.^۷

۳. پدر شیخ

از جای جای مطالب تذکره بر می‌آید که نام پدر شیخ حاجی شمس‌الدین محمد، «ابونجم» است؛ از آن جمله است: «... تا نوبت به ابی نجم رسید که پدر شیخ بود...».^۸

یا این بیت که در متن آمده است:

سلطان دین محمد بابای او ابی نجم از وی طلب همیشه، طالب ره خدا تو
علاوه بر این در همه جای تذکره از شیخ به این عبارت یاد می‌شود: «محمد بن ابی
نجم» یا با ترکیب اضافی - اضافه بنوت - «محمد ابی نجم».

چنین گفت سلطان والا گهر محمد که بو نجم بودش پدر^۹
افزون بر مندرجات تذکره خود شیخ، دلیل دیگر ما کتیبه‌ای است که در مسجد کوره
بر جای مانده است بدین عبارت:

قد بنی هذه العماره المسجد المبارکه که المنسوب لحضرت سلطان الاولیاء و
شیخ المحققین شمس الملة والدین «محمد بن ابی نجم»، قدس سره، فی شهر
تسعين و سبع مائه (سال ۷۹۰ ه. ق.)^{۱۰}

علاوه بر این در کتاب طرائق الحقائق - جلد دوم - ذیل عنوان «ذکر کسانی که از جنید
اجازه ارشاد داشته‌اند»، از شیخ محمد نیز در کنار بزرگان تصوف ایران زمین، این چنین
یاد می‌کند: «شیخ حاجی شمس الدین محمد بن ابی النجم»^{۱۱}

از جمله کسانی که در این باره - یعنی نام پدر شیخ - به بیراهه رفته‌اند، می‌توان از
همشهری شیخ محمد - محمد امین خنجی، از پژوهشگران و محققین معاصر خنجی - نام
برد. وی در کتاب لا رستان کهن - بخش رجال علمی، شاعران و... - از شیخ محمد چنین
سخن می‌گوید: «شمس الدین شیخ حاجی محمد خنجی: نام پدر وی گویا ابونصر
بوده»^{۱۲}

همچنین محمد امین خنجی درباره تذکره شیخ - همین تذکره - می‌گوید:

وجود تذکره از احوال و مشایخ و معاصرین وی که خود نوشته‌اند شنیده
شده، ولی کسانی که آن را دیده‌اند مطالبی در آن یافته‌اند که مربوط به قرون بعد
یعنی قرن دهم و شاید یازدهم می‌شود. از این رو احتمال دارد اخلاف وی نوشته
باشند و یا این که دنباله آنچه وی نوشته است اخلاف وی اضافه کرده باشند. به
هر حال وجود این تذکره خود موجب آشنایی بیشتر به احوال مشایخ خنج و بلاد
مجاوره است.^{۱۳}

بدون تردید، اگر محمد امین خنجی خود از نزدیک تذکره را می‌دید، علاوه بر اصلاح
نام پدر شیخ از ابونصر به ابونجم، سخنان دیگرش را در مورد مطالب تذکره نیز تصحیح
می‌نمود.

گویا پدر شیخ - ابونجم - در خنج به کشاورزی مشغول بوده است؛ بر اساس متن تذکره، او متولّی نخلستانی بوده که متعلّق به چند نفر بوده است. چون شیخ محمّد به سن بلوغ رسید، به علت این که حجاب‌های پیایی از عالم غیب بر او منکشف می‌شد، حالات عجیبی به وی دست می‌داد. از حضرت عزّت به وی خطاب می‌شود که اگر خواهی که کارت افشا نشود، خود را به کاری از کارهای دنیوی مشغول کن. بدین ترتیب، ابونجم، پسرش - محمّد - را به محافظت و آبیاری آن نخلستان می‌گمارد. از مادر شیخ متأسفانه هیچ اطلاعی در دست نیست. اما آرامگاه مادر و پدر شیخ محمّد هنوز در خنج وجود دارد که در زبان محلی به آن مقبره «مومبای شیخ» می‌گویند، که مرکب است از دو کلمه «موم» و «با» یعنی مادر و پدر (شیخ). از سال تولد و وفات آن دو بزرگوار اطلاعی در دست نیست.

۴. سال تولّد و وفات شیخ محمّد

ولادت شیخ محمّد بن ابی‌نجم در شهر خنج در محلّه «خنجر کشان» در خانه‌ای مشهور به «خانه ابونجمیان» بوده است که بنا به گفته مؤلّف تذکره، ۱۴ تا زمان او - یعنی نزدیک به دو قرن پس از وفات شیخ محمّد - آن خانه همچنان موجود و معمور بوده است.

نگارنده تذکره، درباره سال ولادت شیخ چنین می‌گوید: و ولادت حضرت شیخ در «یوم الأحد تاسع شهر ربیع الاول - عمت میامن برکاته - سنه أربع و سبعمأیه» بوده. ۱۵ وی پس از ذکر قول ارجح می‌گوید: «راویان در ولادت حضرت سلطان کشور قناعت، ملک ملک طاعت، اختلاف کرده‌اند و بعضی گفته‌اند: اختلاف است که دوازدهم شهر مبارک ربیع‌الاول بوده». ۱۶ پس، ولادت شیخ در روز نهم یا دوازدهم ماه ربیع‌الاول سال ۷۰۴ ه. ق است.

نسخ خطی مربوط به شرح حال شیخ، سال وفات او را بالاتفاق ۷۸۶ ه. ق نوشته‌اند و در چند جای تذکره (ب) بدان اشاره شده است. از آن جمله است: «... پس در سنه ستّ و ثمانین و سبع مائه از دار الغرور به دار السرور رحلت فرمود». ۱۷ یا: «... پس در سنه ۷۸۶ از دنیای بی‌وفای فانی، رخت تجردی به دارالبقای خلد کشید؛ رحمة الله علیه». ۱۸

همچنین در تذکره حاضر گویا سال وفات شیخ در صفحات پایانی بوده است که

دستخوش تاراج گذر زمان شده است؛ اما خوشبختانه مورد واحدی در این زمینه پیدا شد که با روایت تذکره (ب) همخوانی دارد:

پس بعد از شانزده سال از تاریخ وفات شیخ در سنه اثنی و ثمان مائه بنای این خلوت مبارک فرمود.^{۱۹}

بنابراین، مؤلف، بنای خلوتخانه خاص فرقه ابو نجمیه را شانزده سال پس از وفات شیخ - یعنی در سال هشتصد و دو (۸۰۲) می‌داند. ($۷۸۶ + ۱۶ = ۸۰۲$) سال وفات شیخ را بر اساس حساب حروف جمل یا ابجد «رحمان لایموت» گفته‌اند که دقیقاً بر اساس حساب ابجد، معادل عدد ۷۸۶ است.

در تذکره (ب) سبب رحلت شیخ را به خاطر دوری جستن از شهرت و اجتناب از نزدیک شدن به درگاه حاکم وقت می‌داند؛ با این توضیح که با درگذشت شاه شجاع، حکومت شیراز به شاه زین العابدین می‌رسد. شاه زین العابدین با شنیدن آوازه شیخ محمد بن ابی نجم در طی نامه‌ای به شیخ، به او خبر می‌دهد که قصد زیارت شیخ را داریم و چون آمدن ما به حضور شما موجب اذیت و آزار و تشویش شما و اهالی خنج می‌شود، ملتسمیم که خود به نزد ما تشریف آورید. شیخ در جواب شاه زین العابدین می‌نویسد: «هر کس که محبت درویشان دارد، درویشان با او همراه‌اند و ما دعاگوی و خیرخواه جمیع خلائقیم، چه جای محبتان؟!...»^{۲۰} آمدن خود را به تقدیر الهی موکول می‌کند و وعده قطعی را برای رفتن به شیراز به شاه نمی‌دهد. شیخ پس از این واقعه روی به یاران می‌کند و می‌فرماید:

وقت آن آمد که از این عالم بیرون رویم؛ چون الی غایت، این التماس از الله تعالی کرده‌ایم که ما را پوشیده دارد... و اجابت فرموده. اکنون بنیاد شهرت است و مقصود پادشاه از درویشان استقلال سلطنت است و در سلطنت او تقدیر خداوند نیست الا دو سه ماه، اکنون ما از پیش شما می‌رویم...^{۲۱}

بدین ترتیب شیخ محمد در سال ۷۸۶ ه. ق رخت از این سرای فانی برمی‌بندد و به دیدار دوست می‌شتابد. روحش شادمان و رحمت حق بر او ریزان باد.

سه سال پس از وفات شیخ - در سال ۷۸۹ ه. ق - به اهتمام و هزینه امیر سیف‌الدین نصرت لاری - حاکم وقت لارستان و از مریدان شیخ - بقعه و بارگاهی بر قبرش ساخته می‌شود. بر اساس متن تذکره، گویا شیخ این امر را در زمان حیات، پیش‌گویی کرده است؛ چرا که به مریدان خود چنین می‌گوید: «امیر بعد از من قبه‌ای بر سر قبر من خواهد ساخت، اگر وقفی کند یا عمارتی بر سر من بسازد، منع مکنید».^{۲۲}

نخستین تعمیر و تزیین قبه آن معروف به «قبه انور»، بعد از چهل سال از وفات شیخ - در سال ۸۲۶ ه. ق. - توسط سلطان علاء الملک ثانی به دلّالی «نعمت اللّٰه بن عطاء اللّٰه» نامی صورت می‌پذیرد.

در زمان مؤلف تذکره و به سعی و اهتمام وی در ۹۲۴ ه. ق مسجدی مشهور به «صفه صدر» در کنار بقعه شیخ محمد ساخته می‌شود که با توجه به گفتار مؤلف تذکره در روزگار وی محل اجتماع عموم و مکان آموزش علوم دینی به طالبان علم بوده است: و این بقعه شریف الیوم، به اقامه و جماعت و کثرت جماعات مزین و آراسته است و مجاوران بقعه علیّه و مسافران هر دیار بعد از تقدیم روایت او را و وظایف تلاوت و اذکار، به خواندن قصص الانبیاء و سیرت اولیاء و احوال و افعال و اقوال سالکان مسالک طریقت و روندگان راه شریعت و حقیقت مشغول می‌باشد. و از اطراف و اکناف عالم، عرب و عجم، از دور و نزدیک، تُرک و تاجیک، ادانی و اعالی، مطیع و عاصی، سلاطین و ملوک و میر و مولا و یهود و مسلمان و گبر و ترسا، کالِبِتِ الْعَتِیقِ یَتَوَجِّهونَ اِلَیْها مِنْ کُلِّ فَجِّ عَمِیقٍ. ۲۳

از این مجتمع، حال قسمتی پابرجاست و به مسجد جامع خنج شهرت دارد:

گشت تمام و منور عمارتِ صف صدر

به نور آصف صاحبقرانِ عالی قدر

... به سال اربع‌عشرین و نهصد از هجرت

که شد گذشته، گشادند در بدین جنّت... ۲۴

از آن زمان تاکنون بارها به همت امیران وقت و خیرین معتقد، بقعه و مسجد تعمیر شده است؛ به گونه‌ای که با وجود گذشت نزدیک به هفت قرن هنوز پابرجاست.

تنها سقف گنبد آن بر اثر تندبادی مهیب در پنجاه سال اخیر فرو ریخته است. در ضلع شمالی بر بالای سردر ورودی کتیبه‌ای سنگی نصب شده که این شعر بر آن به چشم می‌خورد:

آن جهان بخشی که از راه کرم واقف درگه بدش هر شیخ و شاب
منبع احسان صفی‌الدین علی از برای فیض و تحصیل ثواب

درون بقعه از هنر معماری بدیعی برخوردار است. کاشیکاری‌های اسلامی و کتیبه‌هایی از سوره‌های کوثر، توحید و قدر مشاهده می‌شود که اطراف آن با گُل و بوته تزیین یافته است. ۲۵

امید که با اهتمام و عنایت بیشتر مسئولین امر از چنین آثاری که خود نماد فرهنگ و سمبل افتخار و سربلندی دیرینه سرزمینمان است، حراست و پاسداری شود.

بنا به مندرجات تذکره ابو نجم - پدر شیخ - دارای چهار فرزند بوده است:

۱. شیخ حاجی شمس‌الدین محمد بن ابی نجم (صاحب تذکره حاضر)
 ۲. شیخ حسن بن ابی نجم؛ او فردی شجاع و آگاه به فنون جنگی و سلاح‌ورزی و دارای خوی جنگاوری و لشکر‌داری بوده است. درباره وی در تذکره آمده است: «و او شجاعت و مبارزت و سلاح‌ورزی و تیغ‌گذاری ورزیده». ^{۲۶} متأسفانه اطلاع دیگری از زندگانی او در دست نیست.

۳. احمد بن ابی نجم؛ او به تقوا و دینداری و زهد و ورع شهرت داشته است؛ مؤلف درباره او می‌گوید: «و او به غایت متقی و متورع بوده و با صفا و متشرع». ^{۲۷} و آنچنان که پس از این خواهد آمد، مؤلف تذکره حاضر، گویا از نوادگان همین برادر شیخ است.

۴. زاهد شجاع‌الدین محمد بن ابی نجم؛ زاهد برادر ارشد و بزرگ‌تر شیخ محمد است و همچون خود او، اهل سلوک و عرفان بوده و «صاحب کشف و کرامات و سلوک و مقامات تمام داشته» ^{۲۸} است. خوشبختانه از زندگانی زاهد نسبت به دیگر فرزندان ابونجم - جز شیخ محمد - اطلاع بیشتری در دست است.

با این که زاهد از محمد به نسبت سن و سال، بزرگ‌تر بوده و مدت درازی پیش از برادرش - محمد - به طاعت و عبادت پرداخته بود، اما شیخ محمد در ایام کودکی در عالم معنی بر زاهد تفوق داشته است. بنابراین زاهد از این امر ناراحت و دل‌ریش بوده و نسبت به برادر خود به گونه‌ای غبطه می‌خورده است. بدین‌رو، چون شیخ محمد را خلعت خلافت و ارشاد کرامت می‌کنند، زاهد شجاع‌الدین به قصد استخلاف و بیعت به بقعه شیخ ابواسحاق کازرونی - در کازرون - می‌رود تا از دست شیخ فرقه مرشدیه آنجا خرقة بستاند. چون به کازرون می‌رسد، شیخ مرشد - ابواسحاق - را در واقعه‌ای می‌بیند که «از سر عتاب، با وی گفت و از روی خطاب که: ای زاهد! الیوم برادر تو مرشد زمان و خلاصه جهان است؛ بازگرد و از سر رضا، اقتدا به وی نما». ^{۲۹} زاهد با مشاهده این واقعه، بی‌درنگ متوجه خنج می‌شود؛ اما در راه چون به قریه «قبر» می‌رسد به جوار رحمت حق می‌پیوندد. پیکر او را بنا به خواسته خود به خنج می‌آورند و با اجازه شیخ محمد در ضلع شمالی اربعین‌خانه وی به خاک می‌سپارند.

گویا زاهد شجاع‌الدین، پیرامون بقعه شیخ، چاهی حفر کرده که در زمان مؤلف تذکره هنوز آباد و معمور بوده است و از آب آن استفاده می‌کرده‌اند؛ وی در این باره گوید:

و زاهد، به دست مبارک خود این چاه فرو برده و از برکت او دویست سال است که جاری است و مردم طهارت و غسل می‌کنند و هرگز خراب نشده و محتاج به تعمیر نگشته.^{۳۰}

سال وفات زاهد شجاع‌الدین محمد را بر اساس سنگ‌نوشته‌های قبور اطراف بقعه می‌توان در نیمه دوم قرن هشتم هجری دانست. با این توضیح که مؤلف خنج، گذرگاه باستانی لارستان مجموعه‌ای از قبرها را در حوالی بقعه شیخ مشاهده کرده: تاریخ یکی از آنها ۷۸۰ ه.ق و دیگری ۸۱۹ ه.ق بوده و بنا به روایات محلی مقبره زاهد شجاع‌الدین برادر شیخ محمد در همین مکان می‌باشد.

۶. مرشد شیخ محمد بن ابی نجم

بنابه نوشته کتاب شرح حال شیخ، چون شیخ محمد به سن بلوغ می‌رسد، روزی از عالم غیب او را مورد خطاب قرار می‌دهند که: ای محمد ابی نجم! وقت آن شد که این کارها بگذاری و روی به سوی ما آیی؛ و اما باید خود را به شیخی بسپاری.^{۳۱} شیخ با شنیدن این ندا، ابتدا بر آن است که متوجه آستانه «سید تاج‌الدین کامل» شود، اما ناگاه شیخ حاجی ضیاء‌الدین منصور بر او ظاهر می‌شود و به او می‌گوید: «ای محمد ابی نجم! اگر طرف محبت متحد است، اما در روز ازل حضرت ایزد تو را حوالت به ما فرموده».^{۳۲} بی‌درنگ متوجه دارالاولیای خنج می‌شود و شبانگاه به زاویه شیخ ضیاء‌الدین منصور می‌رسد. شیخ محمد او را می‌بیند که منتظر و مترقب ایستاده است. پس از عرض سلام و ادب، شیخ ضیاء‌الدین او را توبه می‌دهد و خرقة می‌پوشاند و او را به ترک چهار چیز رهنمون می‌شود:

ترک دنیا، ترک عقبی، ترک خویش ترک مغروری به اعمال تُقی^{۳۳} پس از مرگ شیخ ضیاء‌الدین، شیخ محمد ارشاد مریدان وی را بر عهده می‌گیرد و جانشین او می‌شود.

علاوه بر روایت فوق، روایت دیگری نیز در تذکره است بدین گونه که: چون شیخ ضیاء‌الدین منصور وفات می‌کند، قبل از مرگ مریدان را نوید می‌دهد که: بعد از من التجا به هر جا مبرید و از رفتن ما غم مخورید که هم از مریدان ما کسی پیدا شود که مرشد شما شود.^{۳۴}

مریدان تا یافتن آن مرید تصمیم می‌گیرند که به نزد شیخ رکن‌الدین عبدالله ابرقویی

- در ابرقوه فارس - بروند؛ اما چون در این میان با شیخ محمد بن ابی نجم مشورت می‌کنند، او آنها را از رفتن منصرف می‌کند و به آنها می‌گوید: «شما گروهی هستید و او یک نفر، تدبیری بیندیشید تا او خود به خنج آید». پس از چندی شیخ رکن الدین عبدالله ابرقویی به خنج می‌آید و با تفصیلاتی که در متن آمده است، معلوم می‌شود که آن مرید که شایستگی مرشدی مریدان شیخ ضیاء الدین دارد، شیخ محمد بن ابی نجم است.

پس بدین ترتیب شیخ محمد ابو نجم جانشین شیخ ضیاء الدین می‌شود. با توجه به سلسله خرقه - که در تذکره آمده است - شیخ ضیاء الدین نیز جانشین شخصی به نام شیخ امین الدین عبدالسلام بن سهلان بوده است.

بر اساس روایات تاریخی احتمالاً سال وفات شیخ عبدالسلام سال ۷۴۶ هـ. بوده است. اما برخلاف شیخ عبدالسلام از شرح حال و زندگانی شیخ ضیاء الدین هیچ اطلاعی در دست نیست؛ «تنها می‌دانیم که مقبره او در خنج در ضلع شرقی گنبد شیخ محمد بن ابی نجم می‌باشد».^{۳۵}

در لارستان کهن آمده است که «تولد شیخ محمد ابو نجم در سال وفات شیخ عبدالسلام بوده است [یعنی سال ۷۰۴ هـ. ق.]»^{۳۶} اما با توجه به مندرجات تذکره، شیخ محمد در زمان شیخ عبدالسلام در قید حیات بوده است؛ بنابراین نمی‌تواند این تاریخ صحت داشته باشد.

بر اساس تحقیقات مؤلف خنج، گذرگاه... ریاست طریقه دانیالیه خنج پس از عبدالسلام خنجی توسط فرزندان او از خنج به هرمز منتقل شده است و به این ترتیب سلسله مشایخ خنج در اوایل قرن هشتم هجری، از سلسله دانیالی منقطع و به حاج محمد ابو نجمی منتقل شده است.

پس از پایان این مبحث، آنچه شایسته ذکر است و از جای جای مطالب کتاب مستفاد می‌شود، این است که: با وجود این که شیخ ضیاء الدین منصور، مرشد محمد بن ابی نجم به شمار می‌آید، اما بارها بر تری و تفوق شیخ محمد را بر خود متذکر شده است، تا جایی که خود را مرید و پیرو او می‌دانست. به عنوان مثال روزی در جواب مریدان که از او استفسار موضوعی را می‌کنند، می‌گوید: «بروید از شیخ حاجی محمد بن ابی نجم پرسید». مریدان به او می‌گویند: «او مرید شماست، سؤال از وی، کی رواست؟!» شیخ ضیاء الدین می‌گوید: «تا کی پنهان دارم، گواه باشید که محمد بن ابی نجم پیر و مقتدای من است و من مرید اویم و مجموع سیاران و خلقت عالم محتاج او خواهند بود».^{۳۷}

در جایی دیگر شیخ ضیاء الدین دربارهٔ محمد بن ابی نجم می گوید:
 سبحان الله! به غیر خدا او را نشناسد و به کُنه کمال او نرسد و کار او به جایی
 رسد که طالبان حق از او به مراد رسند و آستان او قبله حاجات و مهمّات خلایق
 گردد. ۳۸

۷. لقب درویشان

در کتاب اسرار التوحید در شرح حال و زندگانی ابوسعید ابوالخیر آمده است:
 «بدانک شیخ ما - قدس الله روحه العزیز - هرگز خویش را «من» و «ما» نگفته است. هر
 کجا ذکر خویش کرده است گفته: ایشان چنین گفته اند و چنین کرده اند». ۳۹ مؤلف به
 دنبال آن گوید: چون احتمال این می رود که خوانندگان در مفهوم سخن به غلط بیفتند -
 به خصوص آنانی که ابتدای کتاب را نمی خوانند - در کنار لفظ «ایشان» ضمیر «ما» نیز
 می افزاییم.

آنچه در مورد اسرار التوحید آمد، دربارهٔ تذکرهٔ شیخ محمد بن ابی نجم نیز صدق
 می کند؛ با این تفاوت که شیخ محمد به جای لفظ «ایشان» بوسعید، لقب «درویشان» را
 برای خود برگزیده است و خواننده ای که از این امر بی اطلاع باشد، چه بسا که در فهم
 جملات و عبارات تذکره دچار مشکل شود و از بی راهه سر در آورد.

۸. شیخ محمد و شعر و شاعری

در حین بررسی و تصحیح متن تذکره حاضر در برخی صفحات به عبارات و ابیاتی
 برخوردیم، به گونه ای که این نکته به ذهن تداعی می شد که چه بسا شیخ محمد شاعر
 بوده و شعر نیز می سروده است؛ حال نه به صورت حرفه ای بلکه از سرِ تفتن. مؤلف
 تذکره شرح حال شیخ، ابیات زیبایی را در تسامح و تساهل نقل می کند؛ بدین سیاق:
 «... و حضرت شیخ - قدس الله سره العزیز - مکرّر این ابیات را می فرمود:

دشمن ما را سعادت یار باد	روز و شب با عیش و نازش کار باد
هر که او روزی نخواهد عمر ما	سال ها از عمر برخوردار باد
هر که خاری می نهد در راه ما	خار ما در راه او گلزار باد
هر که چاهی می کند در راه ما	چاه او در راه ما هموار باد
هر که دیناری نخواهد سود ما	دست و دامانش پر از دینار باد

هر که ما را گبر خواند، گو بخوان در میان مؤمنان دیندار باد
 هر که گوید «نجم دین» دی مست شد «نجم دین» گو مست او هشیار باد»^{۴۰}
 با توجه به بیت پایانی که تخلص شعری در ضمن آن آمده، این سؤال در ذهن پدید
 می‌آید که «نجم دین» چه کسی است؟ آیا می‌توان گفت تخلص شیخ محمد بن ابی نجم
 بوده است یا این که شعر از آن شاعر دیگری است و این تخلص هم طبیعتاً نام شاعری
 حقیقی یا تخلص اوست و چون آن شعر و مفهوم زیبایی‌ش مورد پسند شیخ واقع شده و
 متناسب با مسلک صوفیان و راه عرفان بوده، مکرر این ابیات را وارد زبان می‌داشته
 است.

و این احتمال ما قوت بیشتری به خود می‌گیرد آنگاه که از شیخ، بیتی را به گویش
 محلی خنجی نقل می‌کند: چنان که به لفظ خنجی فرمود:

کُم هزار از یار بیت اُم دو هزار مَجّا بیت
 همتای شمس مَت کُم در عالم^{۴۱}

اگر ابیاتی را که ذکر شد، بتوان به گونه‌ای به شخصی غیر از شیخ محمد نسبت داد،
 این بیت که به لهجه محلی خنجی - زبان مادری شیخ - است به سختی می‌توان به
 دیگری منسوب کرد.

افزون بر موارد بالا، مؤلف تذکره ابیاتی را از اشعار شعرای دیگر فارسی زبان در متن
 گنجانده است و بیان می‌کند که شیخ محمد آن را وارد زبان داشته است؛ چون: در این
 معنی شیخ ما فرمود: (رباعی)

با درد بساز چون دوی تو منم بیگانه مشو که آشنای تو منم
 گر بر سر کوی ما گشته شوی شکرانه بده که خون بهای تو منم^{۴۲}
 گویا از جمله ابیاتی است که به شیخ ابوسعید ابوالخیر نسبت داده‌اند. یا این بیت
 سعدی در گلستان که گویا مؤلف آن را از زبان شیخ شنیده است که بدو منسوب می‌کند:
 چنان که فرماید: (بیت)

بَدان را نیک داری مرد هشیار که نیکان خود بزرگ و نیک روزند^{۴۳}
 و بسیاری از موارد در متن آمده است که به دلیل پرهیز از اطالة کلام، به این مقدار
 بسنده می‌کنیم.

بنابراین، اگر به طور قطع و یقین نتوانیم شیخ محمد بن ابی نجم را شاعر بنامیم، ولی
 این نکته را می‌توان بدون هیچ تردیدی بیان داشت که شیخ محمد با شعر و شاعری نه

تنها بیگانه و نا آشنا نبوده، بلکه از دوستداران شعر و ادب این مرز و بوم بوده و همانند سایر ایرانیان با شعر زندگی می کرده است و بدین خاطر است که به تناسب احوال، برخی اشعار را وارد زبان خویش ساخته بود.

۹. ریاضات شیخ محمد و اندیشه وحدت وجودی او

از زندگانی محمد بن ابی نجم چنین برمی آید که وی با رسیدن به سن بلوغ، حالاتی از عالم غیب به او روی می آورد که برای اخفای اسرار و حالات درونی، خود را به کاری از مشاغل دنیوی سرگرم می کند. ابتدا در نخلستانی - که پدرش متولی آن بود - مشغول به کار می شود، پس از آن به کار طویبه - حفر چاه - روی می آورد.^{۴۴} شیخ محمد کار تازه - یعنی حفر چاه - را نسبت به کار در نخلستان بهتر می پسندید؛ چرا که می گفت: «... اخفای کار و کتمان اسرار خود را در آن بهتر می دیدم».^{۴۵}

مؤلف تذکره، داستانی را از زبان شیخ بیان می کند که به وضوح می توان نمود بارزی از ریاضت های معمول بین متصوفه را در زندگانی شیخ دید:

... دیگر به الهام ملک علّام، کار طویبه قبول کردم که اخفای کار و کتمان اسرار خود در آن بهتر می دیدم و با دو سه نفر دیگر در آن کار شریک گشتم. و روز با شرکاء به خدمت طویبه مشغول بودم و چون شب در می آمد شریکان به امکانه و اوطان خود می رفتند. و «درویشان» در روی آن چوب که میان ستون چاه است، می نشستیم و با نفس چنین می گفتم: اگر به خواب روی در چاه افتی... و تا وقت باز آمدن شریکان بدان حال می بودم و خود را در گلی می پیچیدم و ایشان بانگ بر من می زدند و طعن بر من می کردند که تا کی خفته ای؟ و صبح نزدیک شد. و آنگاه به خود می جنبیدم و بعد از آن بر می خاستم و چنان می نمودم که مگر هنوز در خوابم.^{۴۶}

آنچه در بالا آمد، ما را به یاد گفته مؤلف اسرارالتوحید در مورد زندگی شیخ بوسعید و حکایت در چاه آویزان شدن او و ختم کردن قرآن می اندازد.

علاوه بر این، آنچه از مندرجات تذکره برمی آید، اربعین های متعدد شیخ و چله نشینی های متعارف میان اهل طریقت است که شمار اربعین های او به گونه ای که مؤلف در مطالب تذکره بازگو کرده است به بیست و چهار چله می رسد. گاه در خلوتخانه می شد و به قصد عزلت و کناره گیری از خلق، در آن را با گچ و سنگ مسدود

می‌کرد، اما مریدانی چون امیر سیف‌الدین نصرت، تیشه به دست به در خلوتخانه می‌آمدند و محترمانه به وی می‌گفتند: «وقت آن است که بیرون فرمایید تا به برکت ارشاد شما، خلقی فلاح یابند و از تاریکی هوا و بدعت، به روشنایی سنت و جماعت بهره‌مند شوند». ^{۴۷} ذکر کم‌خوری و روزه‌های متوالی او در لایه‌های عبارات متن فراوان به چشم می‌خورد؛ تا جایی که می‌گفت: اگر روزه وصال نهی نشده بود، تمام ایام و لیالی روزه‌دار می‌شدم.

روایتی از زبان مریدی به نام زاهد شمس‌الدین محمد اسماعیل آمده است که شیخ از بسیاری ریاضت که کشیده بود، به غایت ضعیف و نحیف شده بود. چنان که ایستاده نمی‌توانست نماز بگذارد. آن مرید می‌گوید با مشاهده این حالت به شیخ گفتیم: «خداوندگارا! شیخا! بر همه کس واجب است که داد عبادت حق تعالی چنین دهد که تو می‌کنی یا شما را با خدای تعالی حکایت دیگری افتاده است که محتاج گشته‌ای به چندین ریاضت و مجاهدت؟ شیخ در جواب وی می‌گوید: ای زاهد! هر چند مجرم و گناهکارم، اما الله تعالی سایه *«لَا يُكَفِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»* بر همه انداخته؛ لیکن درویشان را به درگاه ذوالجلال جلاله حاجتی است مقبول که اگر صد هزار چندین عجز و مسکنت و بیچارگی و مشقت در پیش آن حضرت عرض برسانم، هنوز تقصیر کرده باشم. ^{۴۸}

با اندکی دقت در مطالب تذکره، می‌توان پاره‌ای از نظریه وحدت وجود که عرفایی چون بایزید بسطامی، حسین منصور حلاج و شیخ اکبر - محیی‌الدین ابن عربی - از نمایندگان آن به شمار می‌آیند، در عقاید عرفانی شیخ مشاهده نمود.

شیخ به برکت انفاس حضرت لطیف، وجود خود را دچار تحول و تبدل قابل ملاحظه‌ای می‌بیند و به نوعی وحدت وجود می‌رسد، که ناخودآگاه آن سخن مشهور بایزید بسطامی را بر زبان می‌راند: ... و زبان حال بی‌اختیار آمد به گفتار که «لیس فی جبتی سوی الله» و خود را محو و فانی در ذات حضرت عزت می‌داند تا جایی که گوید: «و به حدی رسید که درویشان به هیچ حال پیدا نشدند». ^{۴۹}

در این میان توجه و عنایت خاصی که شیخ و به تبع وی، مؤلف تذکره نسبت به بایزید بسطامی دارد، شایسته اهتمام و توجه است. بارها او را در واقعه می‌بیند و با وی در مورد مسائل عرفانی به گفتگو و تبادل نظر می‌نشیند. تشابهاتی که در زندگانی آن دو دیده می‌شود، نیز قابل ملاحظه و تأمل است؛ تشابهاتی چون عدم اختیار تأهل، اندیشه

وحدت و جودى، اهتمام به قرآن و سنت و مراعات ظاهر شريعت در کنار و همراه با طريقت، امى بودن و همچنين خود را خاتم اولياء معرفى کردن.

يك بار شيخ بايزيد را به همراه چهارده تن از مشايخ از جمله شيخ كبير و شيخ جنيد بغدادى، در واقعه‌اى ديدار مى‌كند. سلطان بايزيد به شيخ محمد مى‌گويد: «اى جوان با احسان! اينجا به چه مهم نشسته‌اى؟ و چه در پيش دارى؟ و چه امر مى‌سپارى؟ گفتم: بدان نشسته‌ام و دل از غير پر خود شسته‌ام». مشايخ بر او آفرين مى‌گويند. از آن ميان حضرت شيخ كبير - ابو عبدالله خفيف شيرازى - به وي مى‌گويد: تو را در دل ميل نشانند فقر است؛ به چهار چيز تو را نصيحت مى‌كنم و عمل در آن كن كه «اين حديث ز پير طريقتم ياد است»: اولاً از دنيا بگذر، ثانياً به عقبى منگر، ثالثاً اگر به مقام قدرت رسي و تصرف، ملتفت آن نشوي و رابعاً از خود به كلي فاني شوي و متوجه حضرت سبحانى شوي تا به حضرت واصل گردى و از جمله ابرارت شمرند». ^{۵۰} در مورد اخير - نصيحت چهارم - شيخ كبير فناى از خود و بقاى بالله را به او سفارش مى‌كند.

۱۰. شيخ و شريعت

صوفيان در برابر شريعت موضع‌گيرى‌هاى متفاوتى داشتند كما اين كه هر فرقه از آنان نيز داراى ضوابط و مباني خاص فرقه خود بوده‌اند.

گروهى از صوفيان با اينكه ظاهر عبادت را در برابر اعمال قلبى بى‌ارزش مى‌شمردند و با اينكه براى آنها جز از جنبه دلالتشان بر حقايق معنوى ارزشى قائل نبودند با دقت شعائر مذهبي را بر پا مى‌داشتند. گروهى از صوفيان معتقد به برداشتن تكاليف دينى بودند كه عده‌اى از ايشان از صوفيانى بودند كه در تفكر و عمل، خود را از قيود شرعى رها مى‌دانستند و گروهى از صوفيان صادق هم مثل ملامتبان بودند كه ترس از مدح مردم، آنها را به صورتى در آورد كه ملامت و سرزنش مردم را به جان مى‌خريدند و گروهى نيز از عارفانى بودند كه به مظاهر شرع و سنن آن و نيز به اخلاق اين دنياى بى‌ارزش قائل نبودند. اما اكثر صوفيان وصول كامل به حقيقت را - كه هدف و غايت كوشش‌هاى هر صوفى است - نه تنها معارض با مراعات دستورات شرع نمى‌ديدند، بلكه رعايت شرع را جزء لايتجزاى نظام عمومى تصوف خود مى‌شمردند. ^{۵۱}

نوع عرفان و طريقه عرفانى شيخ محمد بن ابى نجم را اگر بخواهيم مشخص كنيم، بايد او را در زمره صوفيان اخير - يعنى صوفيان شريعت‌گرا - قرار دهيم. نوع تصوف

شیخ از نوع تصوّف امام محمّد غزالی و جنید بغدادی است که طریقت را با شریعت آمیخته بودند و طریقت بدون شریعت را مردود می دانستند. بدین خاطر است که محمّد معصوم شیرازی (معصومعلی شاه نائب الصدر) نام او را در کنار مشایخی ذکر می کند که از جنید اجازه ارشاد داشته اند.^{۵۲} همین جنید است که:

تصوّف او با قواعد کتب و سنت منطبق می گردد و از عقاید سخیف مصون و از شبهات غلات برکنار و از آنچه موجب اعتراض شرع باشد سالم است. از سخنان اوست که روش ما با کتاب و سنت مضبوط و منطبق است. هر کس قرآن حفظ نداشته باشد و حدیث ننویسد قابل اقتدا نیست.^{۵۳}

شیخ محمّد در این زمینه پیروان خود را این چنین اندرز می دهد که:

اول راه شریعت است و آخر راه شریعت است و اگر کسی ببیند که سجاده در هوای اندازد و پرواز می کند و نماز در هوا می کند و یا سجاده بر دریا می اندازد و بر وی می رود و قدمش تر نمی شود و مشرفی و قدرتی می نماید، یک سر موی نامشروع از وی مشاهده کنید، گردوی مگردید که تا هر گاه که هست غیرت شرع می خورد.^{۵۴}

و به تناسب این موضوع، مؤلف، ماجرای معروف بایزید را ذکر می کند که: به بایزید خبر می دهند فلان شخص بزرگواری در فلان سرزمین است. چون بایزید برای دیدار با او بدانجا می رود، می بیند هنگام نماز است و شخص مورد نظر به مسجد می رود. در بین راه مرد رو به سوی قبله آب دهان می اندازد. بایزید با مشاهده این صحنه به مریدی که همراهش بود می گوید: «بیا تا بازگردیم که او به شرع راست نیست». مؤلف تذکره در ادامه بیان می کند: «بایزید بازگشت و به صحبت او نرفت تا بدانی که هر که به محک شریعت راست نیامد، در خور ارباب صفا و اصحاب صدق و یقین نیست».^{۵۵}

شیخ محمّد سخت بر این باور است که: «هر که او به ترازوی شریعت راست نیامد از گمراهان است. هر که به محل سنت احمدی - صلی الله علیه و سلم - درست نیامد، از پی دنیاست...».^{۵۶}

محمّد ابی نجم از جمله ویژگی های اخلاقی سالک و مرید را آن می داند که: «به حبل المتین شریعت اعتصام نهد؛ قولاً و فعلاً تابع سنن نبوی و پیرو ملت احمدی - علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات - باشد».^{۵۷}

آری محمّد بن ابی نجم کسی است که صاحب کتاب شرح حال او درباره اش چنین

می‌گوید: «از جمله کرامات آن حضرت است که هر چه فرموده، مطابق نص قرآن و حدیث سید عالمیان - صلی‌الله علیه و سلم - است.»^{۵۸}

بدین ترتیب - آنچنان که پیش از این گفتیم - بوده‌اند کسانی با ظاهر چون اهل تصوف که شریعت و احکام و قوانین آن را ارجی نمی‌نهادند، اما اگر جانب انصاف را فرو نگذاریم و بی‌طرفانه به تاریخ تصوف اسلامی نگاهی بیفکنیم، درمی‌یابیم که اکثر قریب به اتفاق عرفا و اهل تصوف نه تنها با دین و شریعت سرستیز نداشته، بلکه غالب آنها در روزگار خود از جمله عالمان دینی و مصلحان جوامع خویش به شمار می‌آمده‌اند. بنابراین نباید سخنان افراد روشنفکر نمای متجددی که در سال‌های اخیر پا به عرصه گذاشته‌اند، مبنی بر این که: «به گمان ایشان (صوفیان) دین یا آیین که برانگیختگان بنیاد گذارده‌اند، برای عامیان می‌بوده و دینداران جز «پوست پرستانی» (یا به گفته خودشان قشریانی) نبوده‌اند، ولی صوفیگری رأی کسان برگزیده‌ایست که «مغز پرستان» اند و به دیگران برتری می‌دارند»^{۵۹} را اعتباری بخشید و آن را به همه فرق صوفیه تعمیم داد. تنها استدلال ما در رد این قول، اگر آنچه را که درباره محمد بن ابی‌نجم، بایزید، جنید و امام غزالی و امثال آنها گفتیم، باشد، کافی است.

۱۱. شیخ محمد و فرقه دانیالیه

در سده‌های ششم و هفتم هجری شاخه‌ای از فرقه مرشدیه کازرون، به رهبری شیخ رکن‌الدین دانیال خنجی در منطقه خنج و لارستان بنیان نهاده می‌شود که موجب تحولات گسترده‌ای در این خطه و جنوب فارس می‌شود.

بنابر شواهد تاریخی می‌توان تسلط فرقه دانیالیه بر خنج را تا اوایل قرن هشتم دانست. پس از عبدالسلام خنجی ریاست این فرقه توسط فرزندان وی از خنج به هرمز منتقل می‌شود و رهبری معنوی خنج را به فرقه ابونجمیه می‌سپارند.

اما بر اساس مندرجات تذکره منظوم درمی‌یابیم که هر چند طریقه دانیالیه به صورت رسمی به هرمز انتقال داده می‌شود، اما هنوز در طول قرن هشتم و حتی پس از آن خاتقاه‌هایی وجود داشته است که وابسته به فرقه دانیالیه بوده است و بدین سبب است که مؤلف تذکره مزبور از درگیری‌های میان دو طریقه - دانیالیه و ابونجمیه (شمسیه) - خبر می‌دهد.

پس از محمد بن ابی‌نجم، سرپرستی مریدان او به کاکا فخرالدین ابوبکر بن محمد

زکریا واگذار می‌شود. با تدبیر و اخلاصی که وی در تبلیغ آموزه‌های مرشد خویش اعمال می‌کند، افراد زیادی به سوی آنان گرایش پیدا می‌کنند؛ تا جایی که خانقاه‌های دیگر از جمله مشایخ و بزرگان بقعه دانیالیه بر آنان رشک می‌برند. بدین ترتیب مقدمات و زمینه‌های ایجاد درگیری و نزاع میان آنان اندک اندک چهره می‌نماید:

بر ایشان چنان داد رونق اله که شد بی‌رواج این همه خانقاه
مشایخ که بودند در آن بلند بسرند در کار ایشان حسد
به ایذای اصحاب برخاستند بدیشان همه اسپ کین تاختند^{۶۰}

روزی مسافران زیادی - که گوسفندان و گاو و برنج و غلات بسیاری به همراه خود داشتند - به خانقاه ابونجمیان وارد می‌شوند. یکی از مشایخ خنج این خبر را به سر حلقه دانیالیه می‌رساند و بدانان می‌گوید: چه نشسته‌اید که هر کس وارد خنج می‌شود به خانقاه ابونجمیان وارد می‌شود و بالتبع نذورات و کمک‌های مالی خود را به آنان می‌سپارد؛ آنان با این کار خود و ستاندن نذورات و فتوح مسافران، عملاً شیخ را از شما گرفته‌اند.

مشایخ دانیالیه با شنیدن این خبر، فرستاده‌ای را به نزد «کاکا فخرالدین» می‌فرستند که به وی بگوید: تا این شهر معمور بوده، تمامی اوقات و نذورات بر بقعه دانیالیه تعلق داشته است؛ آن هم به حکم سلاطین و امیران. اما با این وجود شما همه مردمان را از راه برده‌اید؛ در حالی که نه رخصتی از دیوان حکومتی و نه فرمانی از شاه دارید و نه هیچ گونه رسمیتی.

کاکا فخرالدین در جواب او می‌گوید: «آنچه را گفتید، درست است و همه امتیازات و اوقات از آن شماست و سال‌های سال است که شیخی این شهر به شما تعلق داشته است. اما همانگونه که می‌بینید ما نه شیخی در میان خود داریم و نه توبه به کسی می‌دهیم؛ اگر می‌خواهید مسافران را از آمدن به نزد ما و بقعه شیخ محمد بازدارید، عده‌ای از شما بروند و با در دست داشت حکم حکومتی، آنها را از آمدن به سوی ما منصرف کنند و به سوی بقعه خویش سوق دهند».

مؤلف تذکره منظوم پس از بیان درگیری‌های دانیالیه با ابونجمیه، در مورد پیشینه این مخالفت‌های مشایخ دانیالی نسبت به مریدان شیخ محمد بن ابی‌نجم گوید:
عداوات ایشان بدین خاندان بود پشت تا پشت تا این زمان
بدین ترتیب، هر بار با برخورد خردمندانه و مدبرانه کاکا فخرالدین ابوبکر،

درگیری‌ها و تنش‌هایی که از جانب دانیالیان به وجود می‌آمد، فروکش می‌کرد و به آرامش بدل می‌شد.

با توجه به مندرجات تذکره منظوم درباره موضوع بالا، می‌توان گفت که این مخالفت‌ها و درگیری‌ها تنها به پس از درگذشت شیخ محمد خلاصه نمی‌شود، بلکه شواهد دال بر این است که حتی در زمان حیات شیخ هم وجود داشته است؛ تا جایی که روزی عده‌ای از مشایخ دانیالی - که از آمدن شیخ به نماز آدینه به همراه شمار زیادی از مریدان رنجیده خاطر بودند - به نزد شیخ می‌آیند و می‌گویند: از این پس شما برای رفتن به مسجد جامع حق نداری که عده زیادی را همراه خود کنی. شیخ به خواسته آنان تن می‌دهد و از آن پس برای رفتن به مسجد آدینه تنها از منزل خارج می‌شود. و اگر کسی در بین راه به او می‌پیوست، او را از همراهی با خود باز می‌داشت. اما در یک روز جمعه هر چند که شیخ از ملحق شدن افراد و معتقدان مانع می‌شد، کمتر نتیجه می‌داد و با رفتن عده‌ای، باز عده دیگری به او می‌پیوستند تا جایی که هنگامی که می‌خواست وارد مسجد شود، افراد زیادی او را همراهی می‌کردند. یک فرد دانیالی که خود نظاره‌گر این حادثه بود، به نزد شیخ خود بر می‌گردد و هر آنچه دیده بود را برای وی بازگو می‌کند؛ اما با این گفته مورد سرزنش شیخ واقع می‌شود. او به شیخ می‌گوید:

بگفتا خُمش باش و چیزی مگو که باشد خدایی همه کار او^{۶۱}

این حادثه علاوه بر این که نشانگر صلح‌جویی و مدارا با مخالفان خود است، می‌تواند به میزان محبوبیت و رفتار و رابطه اجتماعی او با ابناء زمان خود نیز پی برد.

ناظم تذکره پس از بیان حکایت فوق، با این بیت، موضوع را خاتمه می‌دهد:

پس، از عهد پیشین بد این دشمنی نه اکنون که می‌بینی، ای روشنی!^{۶۲}

افزون بر موارد بالا، مؤلف زیر عنوان «تتمه حکایت مفسدان و احوال مریدان» گوید: پس از این که مفسدان دیوار خلوتخانه ابو نجمیه را ویران و چاه آنان را پر می‌کنند، مریدان مجدداً با خرید زمینی شروع به ساخت دوباره خلوتخانه می‌کنند و علی‌رغم خواسته بدخواهان، بیش از پیش کارشان به فزونی و رونق می‌گراید:

علی‌رغم آن مفسدان حسود همه روزشان عزّ و دولت فزود

... شدند آن همه حاسدان خود زبون ولی دوستان در مزید و فزون...^{۶۳}

پی‌نوشت‌ها

۱. رک: مقدمه مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکنازیه، عزالدین محمود کاشانی، به تصحیح استاد جلال‌الدین همایی.
۲. وثوقی، ص ۷۵.
۳. همان، ص ۷۶.
۴. تذکره منظوم (نسخه خطی)، برگ ۳۲.
۸. تذکره اساس (الف)، ص ۵۴ (شماره صفحات مربوط به متن تصحیح شده تذکره است که اکنون به شکل پایان‌نامه است و در مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه شیراز توسط نگارنده در فروردین ماه ۱۳۸۵ دفاع شده است. مراد از «تذکره» در سایر ارجاعات بعدی همین مرجع است).
۹. تذکره منظوم، برگ ۴۸.
۱۰. وثوقی ص ۸۲.
۱۱. معصوم‌علی‌شاه، ص ۴۴۰.
۱۲. اقتداری، ص ۱۷۷.
۱۳. همان، ص ۱۷۸.
۱۴. تذکره، ص ۵۴.
۱۵. همان، ص ۵۵.
۱۶. همان، ص ۵۵.
۱۷. تذکره (ب)، برگ ۱۲۵.
۱۸. همان، برگ ۱۲۷.
۱۹. تذکره (ب)، برگ ۱۲۷.
۲۰. همان، برگ ۱۲۶.
۲۱. همان.
۲۲. تذکره، ص ۷۶.
۲۳. همان، ص ۱۰۱.
۲۴. تذکره، ص ۹۷.
۴۱. تذکره، ص ۸۹ (برای ترجمه فارسی بیت، به تعلیقات پایان‌نامه مذکور مراجعه شود).
۴۲. همان، ص ۸۱.
۴۴. با این توضیح که منطقه خنج و لارستان، چون از دیرباز با مشکل آب‌نوشیدنی و زراعی روبرو بوده است بنابراین مردم، به ویژه کشاورزان برای تأمین آب آشامیدنی و آبیاری زمین‌های زراعی خود ناچار به حفر چاه و قنات در منازل و اراضی کشاورزی خود بوده‌اند.
۴۵. تذکره، ص ۷۵.
۴۶. همان، ص ۵۷.
۴۷. همان، ص ۶۹.
۴۸. همان، ص ۷۷.
۴۹. همان، ص ۶۲.
۵۰. همان، ص ۶۴.
۵۱. نیکلسون، صص ۹-۱۵۸.
۵۲. معصوم‌علی‌شاه، صص ۴۱-۴۰.

۵۳. لغت‌نامه دهخدا، ذیل واژه جنید با نقل از مأخذی چون روضات الجنات، تاریخ ابن خلکان، ریحانة الادب.
 ۵۴. تذکره، ص ۱۴۳.
 ۵۵. همان، ص ۱۴۴.
 ۵۶. همان، ص ۱۴۰.
 ۵۷. همان، ص ۶۹.
 ۵۸. همان، ص ۱۲۸.
 ۵۹. کسروی، ص ۱۶.
 ۶۰. تذکره منظوم (نسخه خطی)، برگ ۲۴۱.
 ۶۱. همان، برگ ۲۵۰.
 ۶۲. رک: همان، برگ‌های ۵۰-۲۴۱.
 ۶۳. همان، برگ ۲۵۱.

منابع

ابوسعید ابی‌الخیر، اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، تصحیح شفیعی کدکنی، آگاه، تهران، ۱۳۶۶.

اقتداری، احمد، «لارستان کهن»، فرهنگ ایران زمین، تهران، ۱۳۴۷.

برگرفته از پایگاه اینترنتی www.khonj.org.

تذکره اساس (الف)، ص ۵۴ (شماره صفحات مربوط به متن تصحیح شده تذکره است که اکنون به شکل پایان‌نامه می‌باشد که در مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه شیراز توسط نگارنده در فروردین ماه ۱۳۸۵ دفاع شده است. مراد از «تذکره» در سایر ارجاعات بعدی همین مرجع است.)

تذکره، ص ۸۹ (برای ترجمه فارسی بیت، به تعلیقات پایان‌نامه مذکور مراجعه شود.)

تذکره منظوم (نسخه خطی)، برگ ۳۲.

کسروی، احمد، صوفیگری، کتابخانه گوتنبرگ، تهران، ۱۳۳۷.

لغت‌نامه دهخدا، ذیل واژه جنید با نقل از مأخذی چون روضات الجنات، تاریخ ابن خلکان، ریحانة الادب.

عزالدین محمود کاشانی، مقدمه مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، به تصحیح استاد جلال‌الدین همایی، تهران، ۱۳۳۳.

معصوم علی شاه نائب‌الصدر شیرازی، طرائق الحقایق، چاپ محمدجعفر محجوب، تهران، ۱۳۱۸، ج ۲.

ملحقات، قسمت شماره: ۱۹ (در پایان‌نامه مزبور است.)

نیکلسون، پیدایش و سیر تصوف، ترجمه محمدباقر معین، توس، تهران، ۱۳۵۷.

وثوقی، محمدباقر، خنج، گذرگاه باستانی لارستان، نشر خرم، ۱۳۷۴.